

چگونه شعارهای

«نهضت آینده افغانستان»

میتوانند در عروق روان جامعه نفوذ کنند؟

گویند، پرتیک سیاسی در یک جامعه مانند شلیک با بومرنگ روی یک هدف است . (Boomrang) سلاحیست که اگر تیرش به هدف اصابت نکند، برگشته، به شلیک کننده اصابت میکند). همانطور اگر طرحها و شعار های سازمان مدافع منافع زحمتکشان توسط توده های زحمتکش پذیرفته نشوند به مواد تبلیغ ضد آن سازمان مبدل شده آنها به تجرید میکشانند.

لذا دقت روی انتخاب طرحها، تنظیم شعارها و روشهای تکتیکی به شکلی که باید در جامعه مورد پذیرش قرار گیرند از اهمیت بزرگ برخوردار است. پس باید زمینه های این پذیرش را در خود جامعه جستجو و ردیابی کرد.

در آخرین تحلیل، هدف از پرتیک سیاسی توسط یک حزب یا سازمان انقلابی در یک جامعه، عمدتاً تسریع پروسه تاریخی تکامل اجتماعیست.

پروسه تاریخ در یک جامعه ، در فضای مادی-معنوی که شعور اجتماع آنها ایجاد میکند، جریان پیدا میکند و خود شعور اجتماع متشکل از دو جزء است:

-ایدیولوژی جامعه : (ایدیولوژی طبقه حاکم و جزء آگاه و فعال شعور اجتماعی) که بر شیوه تولید مادی اجتماعی استوار است.

-روان جامعه: جزء پاسیف و غیر طبقاتی شعور اجتماع است که تمام اقشار و طبقات جامعه آنها بشکل خود بخودی (مثلاً"مهمان نوازی ، پشتونولی) مراعات میکنند. و این

جزء مجموع آداب، رسوم، عادات، معتقدات، معنویات، و نظریات اخلاقی، فلسفی، هنری و... جامعه را در بر میگیرد و صفات مشخصه آن قرار ذیل اند:

- نتیجه انعکاس شرایط مختلف تولید زنده گی مادی است و بر مبنای فورماسیونهای متعدد اجتماعی-اقتصادی پدید می آید.

- پدیده غیر طبقاتیست و جنبه عام برای سراسر خلق یا ملت دارد.

- تحول آن به مراتب بطی تر از ایدیولوژی است.

- سرشت بخصوص دارد: بحیث جزء شعور جامعه هم به روبنا (ایدیولوژی) پیوند دارد و هم به زیر بنا (تولید مادی).

آشنایی به عمق این دو جزء شعور اجتماعی، به کارکن مجرب سیاسی امکان میدهد تا به فضای روحی، سیمای روانی (فیزیونومی)، سطح نضج معنوی و درجه رشد جامعه که یکی از شرایط حتمی برای انتخاب روشهای درست تاکتیکی و اشکال مناسب و «سریع الهضم» شعار هاست، دست یابد.

طور مثال اگر جامعه به سطح نضج و پختگی لازم روحی نرسیده باشد در برابر شعاریکه برایش قابل هضم نیست ایستادگی میکند، آنرا نمیفهمد، نسبت به آن هیجان نشان نمیدهد، آنرا بکار نمی بندد ولو که بهترین شعار هم باشد.

یا اگر شعار های معمول در یک جامعه رشد یافته، در حضور افراد جامعه عقب مانده اظهار شوند، اظهار کننده با دشواریهای جدی مواجه خواهد شد.

اما مراعات کردن مختصات روحی جامعه به معنی تسلیم شدن در برابر آن نیست. این مختصات و معتقدات را هر قدر ریشه دار هم باشند میتوان با مبارزه پیگیر انقلابی در جهت تکامل آنها، دیگرگون ساخت.

البته اگر مختصات روانی جامعه را قانون زوال ناپذیر نمی شماریم ، حساب نبردن از آنها در پراتیک سیاسی، یک خطای جدیست.

برای مبارزه با روان جامعه در جهت تکامل آن اولاً باید آنرا شناخت.

روانشناسی بورژوایی «روان جامعه» را برخاسته از مختصات قومی و نژادی و در نتیجه جامد و تغییر ناپذیر میدانند، اما پیروان جهانبینی پیشرو علمی در حالیکه این مقوله را کماکان می پذیرند منکر جمود آن بوده آنرا قابل تحول و تکامل دانسته ، زمینه پدیداری و تحول آنرا چنین بیان میکنند:

خلفههایی که در طول تاریخ واحد خود، تحت شرایط بیوفیزیک (محیط جغرافیایی - اتنیک) معین، با داشتن سطح رشد مادی- معنوی هم مانند، حوادث تاریخی را از سر میگذرانند، به تدریج دارای عادات، رسوم، ذوق و سلیقه، عواطف، شیوه کار و ... در یک کلمه نفسانیات هم مانند میگردند. همین نفسانیات روان جامعه را تشکیل میدهند. پیداست که چون علل ایجاد کننده متحرک اند، معلول که روان جامعه است نیز باید متحرک باشد. همانطوریکه انسانها در مراحل مختلف رشد زیر شرایط محیط اجتماعی تغییر میکنند ، جوامع نیز عوض میشوند. بنا " روحیات این جوامع هم دستخوش دیگرگونی میگردند.

ما تغییر در روان اجتماع را، دورنی، در جامعه خود همین اکنون مشاهده میکنیم.

جامعه افغانی تا سی سال پیش دارای مشخصات ذیل بود:

1- جامعه تا این مدت، از نگاه فورماسیون های اجتماعی، شامل مرحله فیودالیزم بود. مطابق به تیوری انگلس در باره تکامل، (تکوین فردی *Ontogenese* و تکوین نسلی (*Philogenese*) انسانهای جوامع فیودالی مربوط به دوران ماقبل منطقی (*paralogique*)) در تکامل منطقی و علمی انسان است. این دوران، دوران قهرمان پرستی (به اصطلاح ما، مردانگی و از خود گذری) است.

2-کشور دارای مساحت نسبتاً بزرگ ، ساحات زراعتی وسیع و نفوس اندک بود. جز در شرایط ناگوار (خشکسالی) تولید اجتماعی (زراعتی) مصرف اجتماعی را تکافو میکرد.

3-افغانستان یک دوران امپراطوری را از سر گذشتانده و حملات تجاوزگران را در طول تاریخ به عقب زده بود.

مجموع این شرایط مادی- معنوی و حوادث تاریخی، روانی را در وجود جامعه افغانی حک کرد که بنام « افغانیت » و «پشتونولی» نام گرفت.

مختصات مثبت این روان عبارت بودند از : روح آزادی، وطندوستی، عیاری، مناعت، مهمان نوازی، احترام گذاری به ناموس و حریم دیگران... وغیره.

سه دهه جنگ، بحیث یک حادثه تاریخی، زیر ساخت مادی و معنوی جامعه، و در نتیجه روان جامعه را دیگر گون نمود.

اولاً تولید مادی اجتماعی را تقریباً نابود کرده توده ها را به بیکاری و احتیاج سوق داد. مسلماً یک انسان محتاج نمیتواند نه مهماندار و مهمان نواز باشد و نی عیار.

وابستگی جوانب متخاصم به اجنبی، مسوولین تمام جوانب درگیر را دستنگر و در نتیجه مطیع اجنبیان گردانید. که این پدیده از طریق سلسله مراتب تا پایان سر ایت کرده و شامل روان طیف وسیعی از مردم که شامل کارزار جنگ بودند گردید. در نتیجه مناعت از این طیف ، رخت بر بسته جایش را اطاعت بی چون و چرا گرفت.

حاتم بخشی اجانب، بخاطر رسیدن به اهداف سیاسی- نظامی شان در کشور ما، حرص و ولع را در میان جنگسالاران بیدار ساخته هر یک در رقابت با یکدیگر بخاطر دریافت پول، حاضر به پامال کردن نه تنها محتصات روان وطنی بلکه معیار های بشری هم شدند. و این پدیده هم در بین بعضی از گروه های جنگی تعمیم یافت.

در آخر آمیختن مختصات روان اجتماعی جوامع مختلف، مخصوصاً جوامع همسایه (در نتیجه مهاجرتها) با روان جامعه‌ما.

مجموع این داده‌ها، در شرایط فعلی، تعیین حدود و ثغور روان جامعه فعلی افغانی را مشکل می‌سازند.

برای دستیابی به این شناخت از نظر من، کار عظیم تیوریک در پیش است .

اولاً باید تثبیت شود که جامعه از دیدگاه فورماسیون‌های اجتماعی فعلاً" در کجا قرار دارد (مرامنامه نهضت آینده افغانستان آنرا در « اطراف سرمایه داری» جا میدهد) تا بنیاد مادی روان جامعه تعیین گردد.

ثانیاً افکار عمومی، واکنش‌های عمومی در قبال مسایل کشوری، کاربرد شیوه‌های مردم برای بر داشت از مسایل، حل مسایل و برخورد با حوادث باید زیر روشنی انداز های نهضت آینده قرار گیرند. تنها در پرتو این روشنی است که ما میتوانیم با بومرانگ به هدف اصابت کنیم.

برگرفته از شماره ۳۶ و ۳۶ نشریه آینده سال ۲۰۰۸
29032008

www.ayenda.org